

ابوذر انقلاب

یا همه ما باید بمیریم یا استعمار را در تمام دنیا دفن خواهیم کرد

فرازی از خطبه های اولین نماز جمعه آیت ... طالقانی



مسلمان‌ها! شما قوی ترین امت دنیا هستید. چون متکی به حق و یک صف. کدام کشور، کدام بلوک، کدام مکتب دارای چنین صفی است؟ از طرف شرق بروید: پاکستان، افغانستان، اندونزی، هندوستان، این صف متصل است. دو چشم به هم بگنارید و چشم دیده ی باطن خودتان را باز کنید، ببینید چه صف قوی ای ما داریم، چنین صفی را با پول، بارشوه، با فریب نمی توان فراهم کرد، جز حق، جز ایمان خالص، جز فرمان الهی. همین است که دشمن های ما را مرعوب می کند، همین صف. همین صف است که دشمن های زخم خورده ی ما را برای این که این صف را قطع کنند و متلاشی کنند و مسلمان هایی که در بهترین سرزمین ها و بالای منابع عظیم ثروت های مادی و معنوی، عرفانی، هشیاری، عالی ترین فلسفه ی انسانی و حیاتی را در بردارند، آن ها از همین نگرانند، عوامل آن ها هم که هر روز بهانه جویی می کنند، از همین نگرانند. اگر این صف محکم شد، گسترده تر شد، پیوسته تر شد دیگر جایی برای نفوذ استعمار شرق و غرب و مکتب های دیگری نمی گذارد.



فرازی از خطبه های آخرین نماز جمعه آیت ... طالقانی

این انقلاب را مفت بدست نیاوردیم که باز یچه مشتی بازیگر بین المللی باشیم

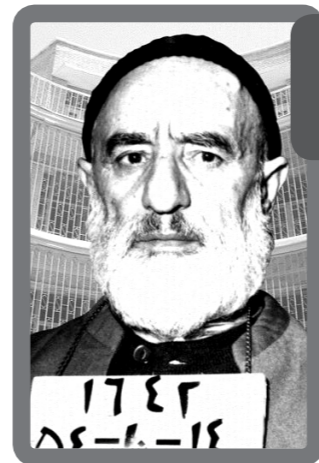
هر چه ما مسلمان ها از اول اسلام ضربه خوردیم به دست منافقین بوده است نه بدست کفار. کفار چهره شناخته شده ای دارند. صفشان جداست. ولی منافق یعنی انسان چند چهره. و آن کسی که با چهره دین نفوذ می کند در صف مسلمانها. امروز برادرها، خواهرها، فرزندان عزیز اسلام، ما دچار چنین منافقان شرور و حیله گر و فریکاری هستیم که گاه به چهره اسلام در می آیند و به چهره ایرانی. بسیار هم اظهار دلسوزی

می کنند برای مردم ولی وابسته و مرتبط به جاهای دیگر هستند. چهره، چهره ایرانی، ولی روح و درون و نفسش، نفس و اندیشه و فکر عرف امپیرالیسم، صهیونیسم و دیگر قدرت‌ها. یعنی کوبیدن مسلمانها در چهره اسلام و ایرانی و اختلاف در صفوف.

۳۰ میلیون جمعیت ایران و مسلمانها، تسلیم یک مشت خودخواه و وابسته به دیگران نخواهند شد. خودشان باید در ابتدا حساب اینها را برسند، نمی رسند؟ ارتش دخالت نمی کند؟

ساواک می خواهد من را در برابر رهبری امام علم کند

با مردم، گروهها و سیاستمداران، عده‌ای از دوستان به مسئول دفتر ایشان، پیشنهاد می کند، حال که مبارزه به اینجا رسیده، در این موقعیت بهتر است محل یا ستادی برای ارتباط مردم با ایشان تشکیل شود و در پی موافقت ایشان، مناسب ترین محل را برای چنین امری منزل خود ایشان تشخیص می دهد. یکی از معروف ترین مفسرین رسانه های امریکادر تفسیری کوتاه آیت الله طالقانی را «قوه محرکه انقلاب اسلامی» می نامد و در تحلیل دیگری چنین آمده: «این سعه صدر و ایمان انقلابی آیت الله طالقانی بود که با تکیه و تاکید رهبری واحد انقلاب را تسریع و توان بخشید».



یا همه ما باید بمیریم یا استعمار را در تمام دنیا دفن خواهیم کرد

ابوذر انقلاب



این انقلاب را مفت بدست نیاوردیم که باز یچه مشتی بازیگر بین المللی باشیم

دستگیری او قرار داده بودند.

شده و باید با حال پیری و تقاهت در زندان، برای اطفای شهوات دیگران به سر برند. آیت الله طالقانی علاوه بر زندان، مجازات هایی همچون تبعید را نیز تحمل کرده بود، وی مدت شش ماه در زابل و یک سال در بافت تبعید بود.

اعلامیه های معروف آیت الله طالقانی معروف به «دیکتاتور خون می ریزد» در صدها نسخه انتشار یافت و بعدها برایش پرونده ای شد که او را به ده سال زندان محکوم کردند، وی پس از گذشت پنج سال از مدت محکومیت در روز نهم آبان سال ۱۳۴۶ از زندان قصر آزاد شد، بعد از بسته شدن مسجد هدایت، آیت الله طالقانی به مبارزات مخفی پرداخت و بار دیگر در سال ۱۳۴۹ شور و حال عجیبی به مسجد هدایت داد، سپس او را دستگیر کردند و او را با هواپیما به زاهدان تبعید کردند و در نهایت همراه ماموری به زابل رفت.

وی در روزهای آخر سال ۱۳۵۶، بدترین دوران زندان خود را گذراند. سپس در هشتم آبان ماه سال ۱۳۵۷ آزاد شد. نخستین نماز جمعه تهران به امامت ایشان در ۵ مرداد ماه در دانشگاه تهران برگزار شد و سپس ایشان به عنوان نماینده مردم در مجلس خبرگان انتخاب شد.

سرانجام آیت الله طالقانی در بامداد ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ دارفانی را وداع گفت. امام خمینی در پیامی که به مناسبت درگذشت وی فرستاد، چنین گفت: «... او برای اسلام به منزله حضرت ابوذر بود. زبان گویای او، چون شمشیر مالک اشتر برنده بود و کوبنده، مرگ او زودرس بود و عمر او با برکت».

در سال ۱۳۲۰ که رضاخان تبعید شد و فضای سیاسی آزادی خوبی یافت، طالقانی با همکاری یکی از فرهنگیان، کانون اسلام را بنیان نهاد، مجله دانش آموز نیز از سوی کانون منتشر می شد، طالقانی افزون بر جلسات کانون اسلام، در انجمن اسلامی دانشجویان نیز شرکت داشت، انگیزه اصلی وی از شرکت در این انجمن، برداشتن دیوار جدایی میان دانشجویان و طلاب علوم دینی بود.

دیکتاتور خون می ریزد

آیت الله طالقانی در سال ۱۳۲۷ رسماً امام جماعت مسجد هدایت شد. در سال ۱۳۳۸ وی همراه عده ای از دوستان به نمایندگی از آیت الله بروجردی برای رساندن پیام به شیخ شلتوت شیخ دانشگاه الازهر و مفتی مصر به آن کشور رفت. هدف از آن سفر، نزدیکی بیشتر با علمای شیعه و اهل تسنن بود، چند سال بعد آیت الله طالقانی برای شرکت در کنفرانس دیگری به همراه عده ای دیگر به بیت المقدس مسافرت کرد.

آیت الله طالقانی به جهت مخالفت با انقلاب سفید شاه، در بهمن ۱۳۴۱ دستگیر و زندانی شد. دستگیری وی عکس العمل بسیاری علما را به دنبال داشت. از جمله امام خمینی در مورد دستگیری ایشان در اطلاعیه ای نوشت: اینجانب و اشخاص با وجدان و با دیانت متأسفیم از مظلومیت این اشخاص که به جرم دفاع از اسلام و قانون اساسی، محکوم به حبس های طولی الممدت

ابوذر وار

آیت الله سید محمود علایی طالقانی در ۱۵ اسفند سال ۱۲۸۹ شمسی در دهکده گلیرد طالقان دنیا آمد. هفت ساله بود که همراه با پدر به تهران آمد و در خانه ای کوچک در محله قنات آباد تهران سکنی گزید. وقتی به سن ده سالگی رسید، بنا به درخواست پدر برای تکمیل علوم دینی به شهر مقدس قم رفت. پدر درباره سید محمود به آیت الله حاج شیخ حائری سفارش کرد.

در سال ۱۳۱۰ پدر آیت الله طالقانی مریض شد و دارفانی را وداع گفت، در همان سال به نجف اشرف رفت و از اساتید معروف بهره برد و پس از شش سال از عالم بزرگ آیت الله اصفهانی اجازه اجتهاد گرفت و به ایران بازگشت. سپس وی به قم رفت و از آیت الله حائری اجازه اجتهاد و از آیت الله مرعشی اجازه حدیث گرفت.

کارنامه زندگی آیت الله طالقانی به تمامی مبارزه، زندان و تبعید است، وی نخستین زندانی سیاسی است که در زمان رضا شاه، به جرم دفاع از زن محجبه ای که ماموران رضا شاه به وی توهین کرده، قصد برداشتن چادر وی را داشتند، دستگیر و زندانی شد. آنان عدم جواز حمل عمامه از جانب وی را بهانه

ابودر انقلاب



بخش هایی از سخنرانی امام خمینی(ره) در مدرسه فیضیه ۱۳۵۸/۰۶/۱۳

بیل و کلنگی که مردم بوسیدند

برادر امام، پدر ملت، مجاهد اسلام

ما برادری را از دست دادیم، و ملت ما پدري را، و اسلام مجاهدی را. همه‌در سوگ هستیم و متاثر از این مصیبت بزرگ. خداوند او را غریق رحمت و شما را بردبار و صبور بفرماید. آقای طالقانی پس از سالهای طولانی خدمت و رنج و نگرانی و مجاهدت از بین ما رفت و با اجداد طاهرش ان‌شاءالله محشور شد. ما باید از وقایعی که رخ می‌دهد عبرت‌هایی بگیریم و تعلیم‌هایی و تنبه‌به‌بعض مسائل پیدا کنیم.

پیوند معنویت و مقاومت در طالقانی

آقای طالقانی چرا در مرگ او این انقلاب و این انفجار در مملکت ما و در سایر ممالک حاصل شد؟ مگر چه بود که این انفجار حاصل شد؟ ما اوصاف او را و ابعاد او را تحلیل می‌کنیم و بعد خود ملت را میزان قرار می‌دهیم. ما در تحلیلات نباید توی یک اتاق سر بسته بنشینیم و فکر کنیم و قلم به دست بگیریم و به خیال خودمان تحلیل کنیم؛ ما باید مطالعه‌در حال ملت‌بکنیم. بینیم ملت چرا به آقای طالقانی این احترام را گذاشت؟ چه بود در او، و انگیزهٔ ملت چه بود؟ آقای طالقانی ابعاد مختلفی‌های را داشت، اولاد پیغمبر بود، خدمتگزار بود، متفکر بود، مفسر قرآن بود، انسان متعهد بود، مخالف با رژیم بود، مخالف با چپ و راست بود، کدام يك از این ابعادی که آقای طالقانی داشت اینطور مردم را برانگیخت و اینطور در سوگ نشاند همهٔ طبقات را؟ هر يك از این اوصاف به تنهایی در خیلی هست و همچو مطلبی رخ نمی‌دهد.

آنچه که ما از حال ملت و فریاد ملت می‌توانیم بفهمیم دو – سه مطلب مهم است که آن مطالب، موجب این انفجار ملت ما و این تاثرات فوق‌العادهٔ ملت ما شد؛ یکی این روح مقاومت و مخالفت با دستگاه ظلم، از اول جوانی تا وقتی که به دار بقا به اجداد طاهرش ملحق شده، انگیزه او مخالفت با جباران و ستمکاران و چپاولگران بود، هیچ وقت از پای نشست و دنبال همین معنا، جسسهای متعدد؛ هر گاهی از حبس به حبس دیگر منتقل می‌شد. ملتی که با يك رژیم مخالف است، ملتی که از دست رژیم طاغوتی رنج کشیده است، ملتی که همهٔ بدبختیهای خودش را از این رژیم طاغوتی و از اربابهای او می‌داند! اگر ببیند يك کسی با این رژیم با تمام قوایی که دارد، چه در حال جوانی و قوهٔ جوانی و چه در حال پیری و ضعف پیری، مقاومت کرده، مخالفت کرده است، رنج برده است در این مخالفت و مقاومت، حبس رفته است، تبعید رفته است، اهانت شده است، شاید شکنجه شده است، يك ملتی که ببیند يك کسی با دشمن او، با کسی که

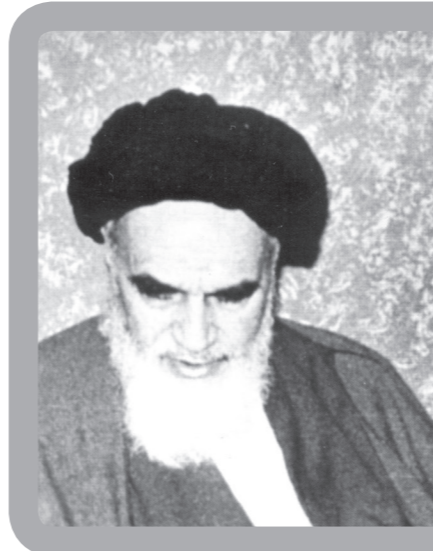


تمام حیثیت ملی و دینی او را از بین برده است، اینطور مخالفت می‌کند، این ملت از او قدردانی می‌کند؛ یعنی این قدردانی از خدمتگزار خودش است. طالقانی خدمتگزار ملت بود و ملت از خدمتگزار خودش قدردانی می‌کند. لکن این تمام انگیزه نبود. این مقاومت در بعضی از اشخاص دیگر هم بوده و هست لکن برای آنها مردم متاثر و متأسف، اما این انفجار حاصل نشد.

مقاومت و مخالفت با دستگاه جبار را ضمّ به این بکنید که این روحانی است و این کار را می‌کند. يك روحانی، يك شخصی که به واسطهٔ روحانیتش در بین مردم محبوبیت دارد؛ وقتی خدمتگزاری او را هم که مشاهده کنند این انفجار حاصل می‌شود. شما آن وقت که ایشان را دفن می‌کردند، در تلویزیون دیدید، شعارهای مردم را شنیدید؛ شعار چه بود؟ انگیزهٔ مردم از شعارشان پیدا می‌شود. توی اتاقهای در بسته نویسنده‌ها نشینند برای خودشان وجه درست کنند، انگیزه درست کنند! انگیزه‌های علمی و توهّمی، غیر از انگیزه‌های واقعی محسوس است. چه می‌گفتند مردم؟ چه شعار می‌دادند؟ «ای نایب پیغمبر ما جای تو خالی». این نفس مردم بود، به عنوان نایب پیغمبر این را می‌شناختند، لکن نایب پیغمبر هم در جهات معنوی و هم در مقاومت، در مخالفت با دستگاه ظلم، نیابت هم در مقابله با ظلم، مخالفت با جباران، مقاومت در مقابل ستمکاران و هم در روحیات، معنویات، اما انگیزه «ای نایب پیغمبر ما» بود.

بیل و کلنگی که مردم بوسیدند

شما دیدید که آن بیل و کلنگی که قبر ایشان را کنده بودند و با او خاک را بیرون آورده بودند و مردم با آن بیل و کلنگ چه می‌کردند، عشق بازی می‌کردند، می‌بوسیدند، حمله می‌کردند، بعضی به بعض و این بیل و کلنگ را می‌بوسیدند؛ چرا می‌بوسیدند؟ بیل و کلنگ که بوسیدنی نیست! برای اینکه آقای طالقانی يك مرد دمکراتی بود بیل و کلنگش را می‌بوسیدند؟! به همان انگیزه‌ای که ضریح ائمهٔ اطهار و بزرگان ما را می‌بوسند، همان انگیزه مردم را وادار کرد که بیل و کلنگش را بیوسند، برای روشنفکری‌اش نبود؛ برای این بود که این را نایب پیغمبر خودشان می‌دانستند. این حضرت معصومه‌را دختر امام خودشان می‌دانند که آستانش را می‌بوسند. آستانه هم يك خرده طلاست؛ يك خرده آهن است، این آهن و طلا را چرا می‌بوسند؟ خیلی آهن و طلا توی دنیا هست. خوب لیره هم دستشان می‌آید، هیچ وقت می‌بوسند؟! این انگیزهٔ علاقهٔ مردم به مبادی است. چرا «حجر الاسود» را می‌بوسید و لمس می‌کنید و به او تبرک می‌جوید؟ چرا دور يك خانهٔ سنگی و گلی، میلیونها مردم هر سال می‌روند و طواف می‌کنند؟ [چون] انگیزه، انگیزهٔ الهی است. هر چه مربوط به دستگاه خدا باشد احترام دارد. شما این



پوستی که با او جلد «کلام‌الله» را درست کرده‌اند می‌بوسید و به چشم می‌گذارید؛ خوب پوست است، چرا؟! برای اینکه در جوف این کلام خداست. همه چیز برای خداست. ما احترام هم به هر کس بگذاریم برای خدا باید باشد. ملت ما این بیل و کلنگی را که چند روز پیش از این می‌بوسیدند به انگیزهٔ این بود که طالقانی؛ نایب پیغمبر ماست. خودشان هم فریاد می‌زدند که «ای نایب پیغمبر ما جای تو خالی».

چرا می‌شکنید این قدرت را؟

چرا این قدرت را می‌خواهید از دست بدهید؟ چرا اینقدر، کم سلیقه و بد سلیقه هستید؟! چرا این جوانهایی که می‌خواهند يك خدمت به مملکتشان و خودشان بکنند از يك همچو قدرتی استفاده نمی‌کنند؟ نمی‌بینند این قدرت را! نمی‌بینند که يك پیرمرد هفتاد و چند ساله‌ای که هیچ قدرت بر اینکه يك فعالیت سیاسی داشته باشد به آن معنا ندارد، ضعف پیری او را گرفته است، تقاهت دارد، وقتی از دست مردم می‌رود، يك همچو انقلابی در ایران و در سایر کشورها و مورد تحیر غرب و شرق می‌شود؟ این قدرت را چرا می‌خواهید از دست بدهید؟ چرا می‌شکنید این قدرت را؟ چرا هر چیزی که می‌شود از دوش اسلام برمی‌دارید، می‌خواهید رویش يك عنوان غریب بگذارید؟

نایب پیغمبر بودند روشنفکر

ای ملت، ای روشنفکران، ای متفکران! از این قدرت استفاده کنید. این قدرت بود که طاغوت را تا جهنم راند؛ شماها که نمی‌توانستید. چرا هر روز این مظاهر الوهیت و قدرت خدایی را می‌بینید و بیدار نمی‌شوید؟ این مرض چه مرضی است که بعضی از این روشنفکران ما دارند؟! همهٔ آنها را نمی‌گویم؛ بعضی‌شان. بعضی‌شان این چه مرضی است که اینها دارند که وقتی يك ملت در سرتاسر ایران به سر و سینه‌اش می‌کوبد و به عنوان «نایب پیغمبر» يك کسی را یاد می‌کند، وقتی می‌خواهند بنویسند می‌گویند که آقای طالقانی يك مرد روشنفکری بود از این جهت مردم ...! تو هم روشنفکر هستی، چطور مردم برایت فاتحه نمی‌خوانند! این قدرت را از دست ندهید آقا! کسانی که علاقه به کشورشان دارند، علاقه به ملتشان دارند، می‌خواهند مقابله کنند با دشمنهای خودشان، می‌خواهند نگذارند باز يك رژیم چپاولگر بیاید، اگر عقل دارند از این قدرت استفاده کنند، بیایند متصل شوند به این درهای مواج؛ من نصیحتشان می‌کنم. فردا دانشگاه ما باز می‌شود و باز يك دسته‌ای که خودشان را روشنفکر می‌دانند و خودشان را برای اسلام، برای ملت چه می‌دانند و خدمتگزار می‌دانند؛ باز می‌ریزند و نمی‌گذارند که انگیزه‌های ملت به آنطوری که هست شکوفا بشود.

آقای طالقانی اهل فکر نور محور دین و با تمرکز بیشتر بر روی قرآن و نهج‌البلاغه [بود] یعنی ایشان اصلاً اینجوری بود. لکن همه‌ی ابعاد شخصیت آقای طالقانی بُعد روشنفکری دینی نیست. يك بُعد مهم بُعد مبارزه است. خیلی‌ها روشنفکر بودند اهل مبارزه نبودند؛ روشنفکر دینی هم بودند اهل مبارزه نبودند؛ همان خصلت عمومی تقریباً [همه‌ی] روشنفکران دپروز و شاید بعضاً امروز ما در آنها هم بود که من يك وقت از يك نمایشنامه‌ای نقل کردم آقای روی ایوان [را] که پائین نمی‌آید توی مردم نمی‌آید با متن قضیه کار ندارد با میدان کار ندارد، بالای ایوان می‌نشینند تماشا می‌کند حرف می‌زند! خب خیلی از روشنفکرهای دینی اینجوری بودند [اما] آقای طالقانی نه، اهل عمل بود؛ یعنی توی میدان بود، احساس درد می‌کرد حقیقتاً؛ این را ما که با ایشان معاشر بودیم – رفت و آمد می‌کردیم – می‌دیدیم، محسوس بود در ایشان، واضح بود که آدمی اهل درد بود و می‌خواست مبارزه کند؛ لذا تبعات مبارزه را هم قبول کرد [و به] زندان افتاد؛ هیچ اظهاری از آقای طالقانی بالواسطه [یا] بی‌واسطه نقل نشد؛ [البته] من هیچ وقت با ایشان هم‌زندان نبودم، اما هم‌زندانه‌های ایشان هم نقل می‌کنند؛ خود ما هم دیدن ایشان می‌رفتم – گاهی از مشهد که من می‌آمدم، روزهای ملاقات می‌رفتم زندان قصر – از پشت میله‌های صحبت می‌کردند؛ دائم روحیه می‌دادند.

من داد‌گاه تجدید نظر ایشان، توی داد‌گاه بودم. يك صورت ظاهری درست کرده بودند که هر کس می‌خواهد بیاید، يك سالن کوچکی گذاشته بودند آقای طالقانی و دیگران نشسته بودند، ما هم آمدیم به عنوان تماشاچی آنجا نشستیم. در وقت نفس، من اول‌بار آنجا آقای طالقانی را از نزدیک دیدم. از دور ایشان را می‌شناختم و اسمش را شنیده بودیم اما از نزدیک من اول‌بار آنجا ایشان را دیدم. منشِ آقای طالقانی توی این داد‌گاه

ابودر انقلاب

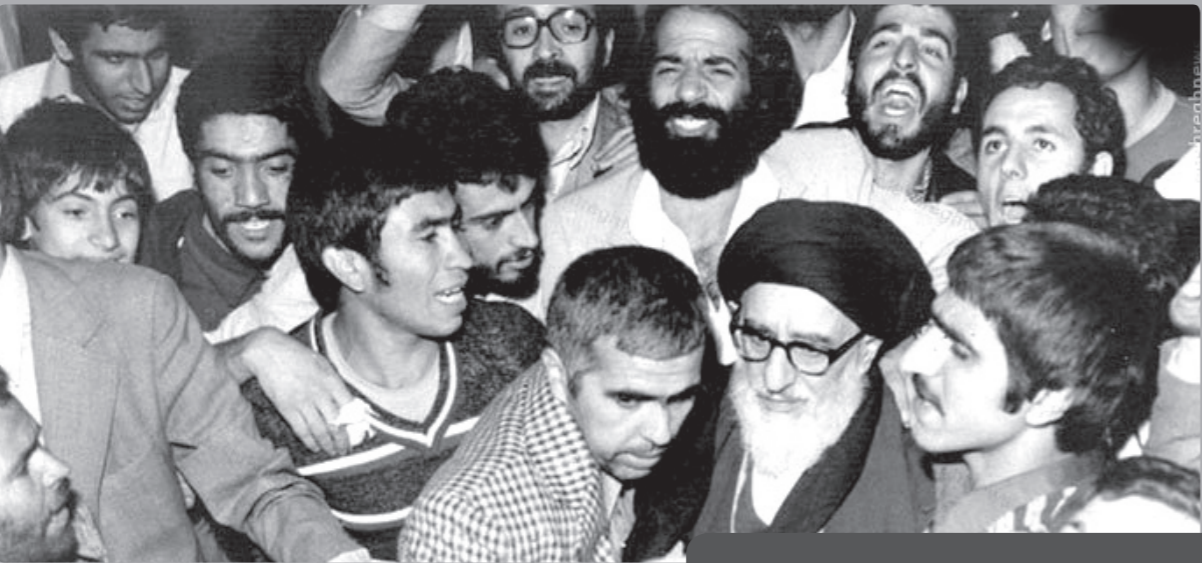
بخشی از بیانات مقام معظم رهبری

در دیدار اعضای ستاد نکوداشت آیت‌الله طالقانی

۱۳۸۹/۱۲/۰۹

تبعات مبارزه را قبول کرده بود

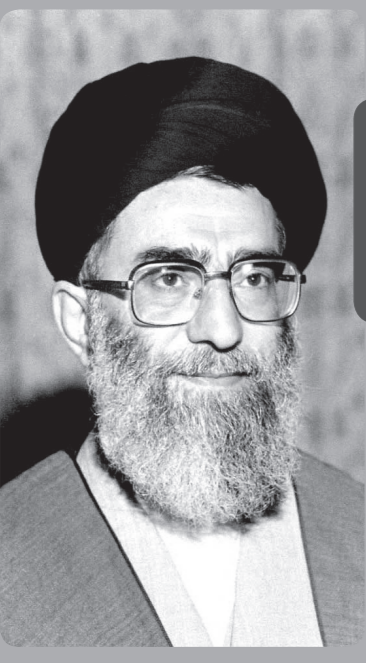
اصلاً روحیه‌بخش بود؛ خود منش ایشان. ایشان توی آن داد‌گاه نشسته بود، يك عصا هم دستش گرفته بود، بای اعتنائی تمام؛ رئیس داد‌گاه اسم متهمین را می‌آورد که بلند شوند خودشان را معرفی کنند؛ ایشان نه بلند شد، نه خودش را معرفی کرد؛ همان طور نشسته بود! آن رئیس داد‌گاه هم يك سرلشکری بود، هی دو بار سه بار تکرار کرد؛ ایشان هم بی‌اعتنا نشسته بود و به نظم شاید این را هم گفت: خب من را که می‌شناسید، من محمود طالقانی‌ام! يك آدم اینجوری‌ای بود، یعنی آدم مبارز، متکی به نفس، دارای اعتماد به نفس، متکی به خدا. این یکی از ابعاد آقای طالقانی... این آدم، آدم صافی بود، روراست بود، بی‌ثأب و بی‌شیله‌پيله بود. نتیجه‌ی این بی‌شیله‌پيله بودن [هم] صراحتش بود، صراحت در بیان. همان خطبه‌ای که شما اشاره کردید، این خطبه را نمی‌شود عادی به حساب آورد؛ اینها دائماً می‌گفتند «پدر طالقانی»، اصلاً خودشان را فرزندان او معرفی می‌کردند، به عنوان «پدر» او را اسم می‌پرندند. کیست که توی این رودرپاستی گیر نکند؟ آن آدمی که توی اینجور رودرپاستی‌ها گیر نکند و برود آنجور قرص و محکم توی خطبه و موضع به آن صراحت و به آن



پدر نه بدان سان که گفتند...

آیت‌الله سید محمود طالقانی برای آنان که در کشور، سنی بالاتر از ۵۰ دارند نامی محبوب است و برای کسانی که خردترند نامی آشنا. او برای نسل انقلاب نه‌تنها تبیین گر، بلکه تجسم و جامع بسیاری از بایدها و نبایدها بود. بسیاری از مردمان این دیار خواسته و ناخواستهٔ خود را در فکر و عمل او به نظاره می‌نشستند. در يك کلام، او برای بسیاری از جریانات به‌ظاهر نامتجانس، محمل و لنگرگاه تمرین وحدت بود. وحدتی که او

بدان فرامی‌خواند، ساخته و پرداخته يك ذهن بی‌منا یا ضمیر صلح کل نبود که در اندیشه و عمل بس اصولگرا می‌نمود، اما



شدّت بگیرد، کیست؟ اینجور آدمی را آدم واقعا بگردد پیدا کند! مرحوم طالقانی اینجوری بود. من بعد از همین خطبه‌ی ایشان تلفن کردم؛ گفتیم آقا من خواستم از شما تشکر کنم به خاطر این خطبه گفت بله، خیلی‌ها هم تلفن می‌کنند فحش می‌دهند به خاطر همین خطبه! اینجوری بود دیگر، تحمل می‌کرد، یعنی آدمی بود [با] يك روحیه‌ی اینجوری.



به خوش، هم در حق او جفا کردند و هم عده‌ای را در صف اهل حق فریفتند... او پس از مرگ خود نیز ابودروار به سر برد. امروز، اما بار دیگر دیده حق‌طلبان به‌سوی او معطوف گشته و مدعیان او که در سالیان نخست انقلاب، نامش را وجه‌المصلح‌هی اهداف خویش ساخته بودند، ره به پستوی نابودی و خموشی بردانند، اما او هست و محبوبیتی که در طول سالیان و بدون هیچ تبلیغات، همچنان در میان دل‌سه نسل از مردمان این دیار باقی‌مانده‌است.

*بخشی از سرمقاله کتر موسی حقانی در ویژه‌نامه «یادآور»